

متن پرسش

سلام و عرض ادب خدمت استاد بزرگوار: در پاسخ به سوال ۳۲۲۹۰ استاد فرموده‌اند که اسلام هرگز یهودیان و مسیحیان را به اسلام دعوت نکرده. این فرمایش استاد و اکتفا به آیه ذکر شده در پاسخ برای بنده بسیار عجیب بود این همه آیه للعالمین نذیرا، لانذركم به و من بلغ و... چطور نادیده گرفته شد؟ مگر برای تنزیه و دفاع از هیدگر که متفکر قابل احترامی است می‌توان منکر عمومیت دعوت اسلام شد؟! حتی ماجرای مباحله در ادامه دعوت نصاری نجران به اسلام رخ داد. جسارت بنده را ببخشید استاد عزیز.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحث در دفاع از هایدگر و امثال ایشان نیست. در این مورد خوب است نگاه علامه طباطبایی را در المیزان دنبال بفرمایید لا اقل سری به آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/۱۹) در المیزان بنزید و یا این که قرآن می‌فرماید: «لَيَسْوَا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)/آل عمران) آنها همه یکسان نیستند؛ از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند؛ و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌نمایند.

موضوع مباحله، محاجّه با مسیحیان نجران است که منکر دلایل قرآنی بودند که آن‌ها حضرت عیسی «علیه السلام» را فرزند خدا می‌دانستند و قرآن او را مخلوق خدا می‌داند. در این مورد در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» عرایضی شده است که عیناً آن مطالب ذیلاً خدمتتان ارسال می‌شود: موفق باشید

در موضوع آیه مباحله

بخش با صفای «نجران» با هفتاد دهکده‌ی تابع خود، در نقطه‌ی مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است. در آغاز طلوع اسلام، این نقطه تنها منطقه‌ی مسیحی‌نشین حجاز بود که به دلایلی از بت‌پرستی دست کشیده و به آئین مسیح گرویده بودند.

پیامبر اسلام به آن‌ها نامه‌ای به این صورت نوشتند: «به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. (این

نامه ای است) از محمد پیامبر خدا به اسقف نجران: خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را حمد و ستایش می‌کنم، و شما را از پرستش «بندگان»، به پرستش «خدا» دعوت می‌نمایم. شما را دعوت می‌کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید و در ولایت خداوند وارد آئید، اگر دعوت مرا نپذیرفتید (لااقل) باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه) پردازید (که حکومت در برابر این مبلغ کم، از جان و مال شما دفاع می‌کند) و در غیر این صورت به شما اعلام خطر می‌شود.

نمایندگان پیامبر که حامل نامه بودند، وارد نجران شده و نامه پیامبر را به اسقف مسیحیان نجران دادند. وی نامه را با دقت خواند و برای تصمیم، شورایی مرکب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد. شورا نظر داد که گروهی به عنوان «هیئت نمایندگی نجران» به مدینه بروند، تا از نزدیک با پیامبر(ص) دیدار کرده، دلائل نبوت ایشان را مورد بررسی قرار دهند. بدین ترتیب، شصت تن از ارزنده‌ترین و داناترین مردم نجران انتخاب گردیدند، که در رأس آنان سه تن از پیشوایان مذهبی قرار داشت: به نام‌های «ابو حارثه بن علقمه»، اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود و عبدالمسیح، رئیس هیئت نمایندگی که به عقل، تدبیر و کاردانی شهرت داشت و «آبهم»، که فردی کهنسال و یکی از شخصیت‌های محترم ملت نجران به‌شمار می‌رفت.

مذاکره نمایندگان نجران

بالاخره نمایندگان نجران، به دیدار پیامبر اکرم(ص) آمده و به مذاکره پرداختند، پیامبر(ص) فرمودند: من شما را به آئین توحید، پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می‌کنم. سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان تلاوت نمود.

نمایندگان نجران گفتند: اگر منظور از اسلام، ایمان به خدای یگانه‌ی جهان است، ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل می‌نمائیم. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: اسلام علائمی دارد و برخی از اعمال شما، حاکی است که به اسلام واقعی نگرویده‌اید. چگونه می‌گویید که خدای یگانه را پرستش می‌کنید، حال آن‌که شما صلیب را می‌پرستید، از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی‌کنید و برای خدا فرزند قائلید؟ نمایندگان نجران گفتند: ما او را (مسیح) خدا می‌دانیم زیرا او مردگان را زنده کرد و بیماران را شفا بخشید، و از گل پرنده‌ای ساخت و آن را به پرواز درآورد، و تمام این اعمال حاکی است که او خدا است. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: نه! او بنده‌ی خدا و مخلوق او است، که خدا او را در رحم مریم قرار داد و این قدرت و توانایی را خدا به او داده است. یکی از نمایندگان نجران گفت: آری او فرزند خدا است زیرا مادر او مریم، بدون این‌که با کسی ازدواج کند، او را به دنیا آورده است. پس پدر او خدای جهان می‌باشد.

در این هنگام، وحی شد که: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ» [۱] وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی‌پایان خود، بدون این‌که دارای پدر و مادری باشد از خاک آفرید. اگر نداشتن پدر دلیل بر این باشد که عیسی فرزند خدا است، پس حضرت آدم برای این انتساب شایسته‌تر است، زیرا او نه پدر داشت و نه مادر. گفتگو ادامه یافت و پس از اصرار دو طرف بر حقانیت عقاید خود آیه نازل شد که: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» [۲] هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده، (با) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن‌گاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

طرفین به فیصله‌دادن مسئله از طریق مباحله آماده شدند و قرار بر این شد که فردای آن روز برای اثبات حقانیت خود مباحله نمایند. وقت مباحله فرا رسید. قبلاً پیامبر و هیئت نمایندگی نجران، توافق کرده بودند که مراسم مباحله در نقطه‌ای خارج از شهر مدینه، در دامنه‌ی صحرا انجام بگیرد. پیامبر از میان مسلمانان و بستگان خود، فقط چهار نفر را برگزید که در این حادثه‌ی تاریخی شرکت نمایند. این چهار تن، جز علی بن ابی‌طالب (ع)، فاطمه (ع) و حسن و حسین (علیهما السلام) نبودند، زیرا در میان تمام مسلمانان نفوسی پاک‌تر، و ایمانی استوارتر از ایمان این چهار تن، وجود نداشت.

پیامبر (ص)، فاصله‌ی منزل و نقطه‌ای را که قرار بود در آن‌جا مراسم مباحله انجام گیرد، با وضعی خاص طی نمود. او در حالی رهسپار محل قرار شد که حضرت حسین (ع) را در آغوش و دست حضرت حسن (ع) را در دست داشت، فاطمه (س) به دنبال آن حضرت و علی بن ابی‌طالب (ع) پشت سر وی حرکت می‌کردند؛ پیامبر (ص)، این چنین گام به میدان مباحله نهاد، او پیش از ورود به میدان «مباحله» ، به همراهان خود گفت: من هر وقت که دعا کردم ، شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید.

سران هیئت نمایندگی نجران، پیش از آن‌که با پیامبر (ص) روبه‌رو شوند به یکدیگر می‌گفتند: هرگاه دیدید که «محمد»، افسران و سربازان خود را به میدان مباحله آورد، و شکوه مادی و قدرت ظاهری خود را نشان ما داد در این صورت، وی فردی غیر صادق است و اعتمادی به نبوت خود ندارد. ولی اگر با فرزندان و جگر گوشه‌های خود به «مباحله» بیاید و با وضعی وارسته از هر نوع جلال و جبروت مادی، رو به درگاه الهی گذارد؛ پیداست که پیامبری راستگو است و به قدری به خود ایمان و اعتقاد دارد که نه تنها حاضر است خود را در معرض نابودی قرار دهد، بلکه با جرأت هر چه تمام‌تر، حاضر است عزیزترین و گرامی‌ترین افراد نزد خود را، در معرض فنا و نابودی قرار دهد.

سران هیئت نمایندگی در این گفتگو بودند که ناگهان، چهره‌ی نورانی پیامبر اکرم (ص) با چهار تن دیگر نمایان گردید. همگی با بهت و حیرت به چهره‌ی یکدیگر نگاه کردند، و از این‌که او فرزندان معصوم و

بی‌گناه، و یگانه دختر و یادگار خود را به صحنه‌ی مباحله آورده؛ انگشت تعجب به دندان گرفتند. آنان دریافتند که پیامبر، به دعوت و دعای خود اعتقاد راسخ دارد و الاً یک فرد مردّد، عزیزان خود را در معرض بلاي آسماني و عذاب الهي قرار نمی‌دهد.

اسقف نجران گفت: من چهره‌هائي را مي‌بينم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهي بخواهند که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جاي بکنند، فوراً آن کوه‌ها کنده می‌شوند. بنابراین، هرگز صحیح نیست ما با این افراد با فضیلت، مباحله نمائیم؛ زیرا بعید نیست که همهي ما نابود شویم، و ممکن است دامنه‌ي عذاب گسترش پیدا کند، همهي مسیحیان جهان را بگیرد و در روي زمين حتي یک مسیحي باقي نماند.

هیئت نمایندگی با دیدن وضع یادشده، وارد مشورت شدند و به اتفاق آراء تصویب کردند که هرگز وارد مباحله نشوند، آنان حاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان «جزیه» (مالیات سالانه) بپردازند و در برابر آن، حکومت اسلامی از جان و مال آنان دفاع کند. پیامبر اکرم(ص) رضایت خود را اعلام کرد و قرار شد آن‌ها هر سال در ازای پرداخت مبلغی جزئی، از مزایای حکومت اسلامی برخوردار گردند.

سپس پیامبر اکرم(ص) فرمودند: عذاب، سایه‌ي شوم خود را بر سر نمایندگان مردم نجران گسترده بود و اگر از درِ ملاعنه و مباحله وارد می‌شدند، صورت انسانی خود را از دست داده، در آتشی که در بیابان برافروخته می‌شد، می‌سوختند و دامنه‌ي عذاب به سرزمین «نجران» نیز کشیده می‌شد.

چنانچه ملاحظه فرمودید پیامبر خدا(ص) در ازاء فرزندان، امام حسن و امام حسین «علیهماالسلام» را آوردند و در ازاء زنان، تنها حضرت فاطمه(س) را آوردند و در ازاء «نفس‌ها» فقط حضرت علي(ع) را آوردند. و این حکایت از آن دارد که تنها این‌ها بودند که شایستگی جعل لعنت خدا را بر کاذبین داشتند و نکته‌ي مهم آن که به‌جاي نفس‌ها، رسول خدا(ص) فقط علي(ع) را آوردند که حکایت از آن دارد علي در حکم نفس و جان رسول خدا(ص) هستند.

[۱] - سوره‌ي آل عمران، آیه‌ي ۵۹.

[۲] - سوره‌ي آل عمران، آیه‌ي ۶۱.